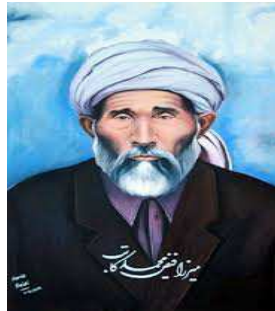


تکمله ای بر کتاب

(حبیب الله کی بود، عیاری از خراسان یا دزدی از کلکان؟)

تذکره انقلاب، آئینه تمام نمای فجایع حکومت سقوی



تذکره انقلاب [1]، آخرین اثر تاریخی ملا فیض محمدکاتب هزاره است که به همت و سعی آقای علی امیری، در کلن آلمان، در 388 صفحه (345 صفحه متن و 43 صفحه مقدمه) به چاپ رسیده است. در این کتاب، وقایع و رخداد های سیاسی افغانستان از دسامبر 1928 (یک ماه قبل از سقوط رژیم امانی) تا 23 اگست 1929 (از قوس 1307 تا 3 سنبله 1308 ش) و چگونگی حکومتداری حبیب الله کلکانی مشهور به بچه سقاوی، بطور روز مره ضبط و ثبت شده است.

کاتب به حیث یک مؤرخ و یک شخصیت آگاه و دور اندیش که عمری را در دربار امیر عبدالرحمن خان و پسرش امیر حبیب الله خان، به حیث مؤرخ رسمی بسر برده بود، از خیانت و دو رونی و تلاش های تخریب کارانه برخی از رجال بلند پایه دولتی و نیز بعضی روحانیون متنفذ کابل در حمایت از پسر سقاوی و تشویق و ترغیب او برای سقوط دادن رژیم امانی در این اثر بشکل شفاف و تندی نام برده است.

ویراستار کتاب آقای علی امیری، مقدمه مفصل و جامعی بر تذکره انقلاب کاتب هزاره نوشته است و در یکجا میگوید: «تذکره انقلاب، رشته از یاد داشت های روزانه فیض محمد کاتب و چشم دید های و مشاهدات مستقیم او را از واپسین روز های دوره حکومت داری امیر امان الله خان و سقوط او، تا اندکی بیشتر از هفت ماه از دوره نه ماهه امیر حبیب الله سقاوی را در بر میگیرد. از نظر ساختاری و روانی، بخش نخست کتاب، حکم مقدمه را دارد و بپی رنگی است که رویدادها و گزارش های بعدی بر زمینه آن استوار میگردد. ... این یاد داشت ها از نظر زمانی همزمان با وقوع انقلاب و تصرف کابل به دست سپاهیان حبیب الله سقاوی شروع میشود و حدود یک ماه و نیم پیش از آنکه سپاهیان جنوبی، کابل را به اصطلاح فتح [از وجود سقویان خالی] کنند؛ به پایان می رسد. بدینسان، کتاب تذکره انقلاب روایت ناتمامی است که آغاز دارد؛ اما پایان ندارد. آخرین جمله کاتب اینست: «روز چهارشنبه 22 ربیع الاول...» [2]

چنانکه دیده میشود؛ کاتب، یاد داشتهای خود را در روز 22 ربیع الاول مطابق 23 اگست (= 3 سنبله 1308 ش) متوقف کرده است. بگواهی تاریخ، نادرخان روز (23 میزان 1308 ش/ 15 اکتوبر 1929) به ارگ شاهی کابل وارد شد؛ بنابراین، کاتب پنجاه روز قبل از فتح کابل توسط نیروهای نادرخان، از ضبط و ثبت رویدادهای سقاوی عاجز آمده بود.

کاش کاتب حوادث آن پنجاه روز یعنی از 23 اگست تا 15 اکتوبر (3 سنبله - 23 میزان 1308 ش) که کابل از وجود دزدان و متجاوزان سقاوی خالی شده بود، نیز می نوشت و حال و احوال شادمانی خود را نیز ابراز میکرد، اما

متأسفانه کاتب بعلت مریضی از اثر لت و کوبیکه از طرف حمیدالله برادر حبیب الله، (به جرم نیاوردن بیعت نامه از مردم هزاره)، عاید حالش شده بود، دیگر توان نوشتن نداشت تا وقایع آن 50 روز را درج تاریخ نماید. معهداً کاتب تا یکسال و چند ماه در حکومت نادرشاه هنوز در قید حیات بود، و احتمال نوشتن وقایع ایام فرار دزدان بسرکردگی حبیب الله کلکانی از کابل و دوباره بازگشت و تسلیم شدن شان به نادرخان و اعدامش در کابل، وجود داشت، اما هیچ کس موفق نشد تا تتمه تکرالانقلاب کاتب را پیدا کند و کتابش را کامل تر نماید.

آقای امیری در باره اهمیت تذکرالانقلاب، مینویسد: «کتاب تذکرالانقلاب، تنها گزارش دست اول یک مورخ دانا و بینا از رویدادهای سیاسی یک دوران سرنوشت ساز نیست؛ بلکه نگاه یک "رجل سیاسی" و تاریخ نگار دارای اندیشه سیاسی به این تحولات نیز هست.» نویسنده در ادامه میگوید: «تذکرالانقلاب، آینه ی تمام نمای خود واقعی ماست و به روشنی تمام، ما را آنگونه که هستیم به ما نشان میدهد. کاتب اهل هیچ ایدئولوژی نبود و هیچ موضع مذهبی، قومی یا زبانی نداشت. از این رو در کتاب خود سهم همه را ادا کرده است. او تصویری از سیمای معنوی و اخلاقی مردمی که اکنون به تقلید از ایدئولوژی های خاستگاه گرا، خود را دارای "فرهنگ پنج هزار ساله" می خواند، ترسیم کرده است که با گذر نزدیک به یک قرن هنوز از نگاه کردن به آن وحشت می کنیم. برای مثال، به این فقره در ذیل وقایع روز دوشنبه 19 ذیقعدة/مطابق 9ثور/29اپریل توجه کنیم: «در این روز، به ساعت نه صبح یک نفر مهاجم از قوم وزیري را، از تبعه امان الله خان، که دستگیر شده بود، در سرچوک به دار سیاست کشیده، دو تن را هدف تیر تفنگ و هلاک و پانزده نفر را لای و لجن به رو مالیه، در بازار گردش داده، تشهیر نمودند. و در حین گردش منادی ندا میکرد که: هرکه به روی پادشاه اسلام و خادم دین رسول الله تیغ خلاف از غلاف کشد، چنین دچار و گرفتار افتضاح و رهسپار عبرت می شوند. و برای شان قرار هرواحدی نیم پاو نمک و نیم پاو آرد با هم آمیخته و پخته امر دادن [خوردن] کرد تا بمیرند. غذای شبانه روز شان همین باشد.» [3]

امیری می افزاید: «این قطعه انتقاد نیست، بیان واقع است. اما آنجا که کاتب پای داوری شخصی اش را به قضایا دخیل میسازد، لحن او انتقادی و اغلب تند و گزنده است. نیش زهر آگین نقد او، اما همواره سرد... به کلام او قدرت تخریبی و سنجشگری بسیار بالا داده است. او از حضرت های شور بازار به عنوان «رهزنان دین، و دزدان ایمان و مخرب مملکت» نام می برد و در خصوص مردم جنوبی و مشرقی نیز قضاوت تلخ و دردناک و درعین حال تند و بی باک دارد.» [4]

در مقدمه امیری می خوانیم که: «هیچ کسی از دم تیغ قلم کاتب در امان نیست. تمام اقشار مختلف مردم افغانستان، از مشرقی و جنوبی تا کوه دامن و شمالی، از کارگزاران حکومتی رشوت خوار و بجاگیر تا تاراج لباس و در آوردن کفش از پای مسافران، از ملا نمایان جاهل و متنفذین و سران معامله گر تا سوء استفاده گران از دین و کوچی به سود سیاست و قدرت، همه و همه را با شجاعت و صراحت بی مانند، مورد انتقاد قرار میدهد. این است که این اثر را فراتر از گزارش روز مره، دفتر تأملی در باب سامان سیاسی و نقد اخلاق و رفتار عمومی، مبدل میکند.» [5]. بنابراین تذکرالانقلاب را، خواننده باید با قلب گرم و مغز سرد مطالعه کند و از نكوهش افراد یا تمجید اشخاص و حتی اقوام کشور، پند بیاموزد و در اصلاح رفتار خود بکوشد، نه اینکه نویسنده آن را که بدبختی ها و مصیبت های غیر قابل تحمل را خود و مردم هر روز تجربه میکردند، ملامت کند.

آینه چون عیب تو بنمود راست خودشکن آینه شکستن خطاست!

ما در این نوشته، به استناد کتاب تذکرالانقلاب، بجای آنکه از خود درباره کتاب بگوئیم، سعی خواهیم نمود که خواننده را با نویسنده کتاب یعنی با فیض محمدکاتب، رو در رو سازیم تا نقاط قابل مکث و با اهمیت را از زبان خود کاتب بشنود. به همین خاطر، بجز در موارد ضروری از تبصره ها و ابراز نظرها، خود داری میشود، مگر آنکه توضیحی لازم بیفتد و نگارنده خود را مجبور به ابراز نظر بداند. البته ناگزیرم در اخیراز آن همه نقل قولهای کتاب، یک نتیجه گیری در چند اصل ارائه کنم و قضاوت را به خواننده واگذارم.

برداشت من در باره کتاب مورد بحث اینست که، کاتب بعد از یک مقدمه برچگونگی اوضاع سیاسی و اقتصادی و فرهنگی دولت امانی، و بررسی علل شورش ملای لنگ در جنوبی و سپس شورش شنواریه در مشرقی و اغتشاش

مردم کوهدامن و کوهستان بسرکردگی حبیب الله کلکانی، به بازگونی سوابق امیر جدید (پسر سقاو) پرداخته است. ابتدا از اشتراک او در قطعه نمونه در جنگ منگل، و سپس از به شهرت رسیدن او در راهزنی و قطاع الطریقی در کوهدامن و اطراف کابل و بالاخره از فرار او به پیشاور، و مصروف شدنش به چای فروشی (سماوآرداری)، و سپس ترک کردن این شغل و رفتنش به کوهستانهای تل و نوشکی و روی آوردن دوباره او به دزدی در قلمرو هند برتانوی، و بازگشتش به کوهدامن یاد میکند.

کاتب، از زندانی شدن پسر سقاو در پیشاور به جرم دزدی، آنطور که مرحوم غبار در کتاب خود روایت کرده، و بطور اسرار آمیزی از زندان انگلیس در پیشاور آزاد و به کوهدامن باز میگردد و در راه بازگشت با چی اشخاصی روبرو شده و آنها چی چیزهایی به او گفته بودند، یاد نمی کند. معلوم میشود که اطلاعات او از اقامت حبیب الله کلکانی در پیشاور همینقدر بوده که ضبط کرده است.

کاتب از قدرت مند شدن روز افزون بچه سقاو، پس از تشکیل دایره دزدان در شمالی و پرداختن به قتل و سرقت و باج گیری از صاحبان مال و منال، و تاجران قالین و قره قل و مسافرین بین کابل و بلخ و ایجاد رعب و ترس در دل مسافرین و ساکنین شمالی، و نیز تطمیع کردن حکام و علاقه داران مناطق شمال کابل (کوهدامن و کوهستان) از طریق دادن سهمی از اموال سرقت شده به آنها، و حصول اطمینان از عدم دستگیری اش از سوی حکومت محلی، شهرت او را بتدریج تا آنجا بلند برد که مردم به ضعف حکومت در برابر او باورمند شدند.

کاتب همچنان از رابطه و حمایت برخی از مقامات بلند رتبه دولتی از حبیب الله و اطمینان عدم دستگیری وی یاد میکند و میگوید: ترس و بیم از حبیب الله هنگامی بیش از پیش در دل مردم جا گرفت و رسوخ یافت که او حاکم چاریکار و یک علاقه دار را به قتل رساند و دولت با وجود اعزام نیروی نظامی نتوانست او را دستگیر نماید.

کاتب اشاره میکند که اعزام رئیس بلدیة کابل احمدعلی خان لودی به حیث نماینده فوق العاده دولت برای مذاکره و مفاهمه با مردم پروان (کوهدامن و کوهستان)، و دیدار با حبیب الله کلکانی و سید حسین معاون بچه سقاو و دادن امتیازات فوق العاده به آنها، بیش از پیش بر جرئت و قدرت پسر سقاو افزود، و او قدرت و امتیازاتی را که از دولت کسب کرده بود، به مشورت و رهنمایی ماموران خان دولتی، برضد دولت بکار برد و با همکاری و دلگرمی برخی از رجال معتبر دولتی رژیم امانی را با سرنگونی مواجه ساخت، که شرح جزئیات آن در این کتاب: «یکی داستانت پر از آب چشم»

کاتب، می دانست که همراهان حبیب الله کلکانی، مثل خود او گروهی از دزدان و رهزنان و ولگردان و چاقوکشان کوهدامن و کوهستان اند که جز دزدی و غارت و چپاول مال و تجاوز و دست اندازی بر زنان و دختران و پسران مردم کاردیگری بلد نیستند، وجود چنین افرادی برای حکومت بر مردم غیر قابل تحمل است و نمیتواند دیر دوام بیاورد؛ پس دست به ثبت وقایع سیاسی و نظامی کشور زد و تمام چشم دیدها و شنیدگی ها و اطلاعات خود را از حوادث و اتفاقاتی که در کابل و شهرهای اطراف آن رخ می داد، بصورت روزانه ثبت کرد و آن را به نام «تذکره انقلاب» برای نسل های بعد از خود گذاشت تا منبع مستند و درس عبرتی باشد برای آیندگان.

کاتب، در این کتاب خود، بر شاه امان الله و کارکردها و کارگزاران او انتقاد میکند، از وزراء خاین و از ظلم و ستم ماموران رشوت خور دولت در پایمال کردن حقوق مردم شکوه میکند. از زورگوییها و تجدد نمایی های احمدعلی خان لودی، رئیس جدید بلدیة کابل، برای پوشیدن جبری لباس و کلاه اروپائی، انتقاد مینماید و میگوید که او مردم را اعم: از غنی و فقیر، توانگر و ناتوانگر، دکاندار و اهل کسبه، فروشنده و مشتری، چنان تحت فشار و آذیت و آزار قرار داده بود که همگی دست دعا برای سرنگونی سلطنت شاه امان الله به آسمان بلند کرده بودند.

بقول کاتب، احمدعلی خان «اهالی شهر را از قوی و ضعیف و وضع و شریف و دکاندار و حرفه ور بازار و ذکور و اناث عرصه دو هفته در زیر انواع فشار و انزجار پوشیدن لباس رسمی و کلاه اروپائی و غیره آورده عموم را دست دعا به درگاه کبریا برداشتن و زوال سلطنت امیر امان الله خان را از اوتعالی خواستن، کشانیده بود»، [6]

کاتب، از نقش مخرب و غدر و خیانت احمدعلی خان (نواسه سردار محمد رفیق خان لودی، صدراعظم امیر شیرعلیخان [7]) که در تشجیع و مقاومت پسر سقاو در برابر دولت امانی و مجهز کردنش برای حمله بر کابل و سقوط

دادن رژیم امانی، رول مهم بازی کرد، یاد میکند وگوید او بود که بعد از رفتن به قندهار با عنایت الله خان و ایجاد نفاق در میان اقوام درانی قندهار که در غزنی با طرفداران سقاوی آماده نبرد بودند، «همه مواضع مستعده و مستحکمه را فرو رفته راه انتشار [فرار] در نوشتند. [8]» کاتب، همچنان از حمایت محمودلی خان وکیل شاه امان الله از پسر سقاو، از توطئه های حضرات شوربازار و تشویق و ترغیب مریدان خود بر ضد امان الله خان، از همدلی غلام صدیق خان وزیر خارجه با شورشیان شنوار و تشویق کردن آنان برای حمله بر شهر جلال آباد و غارت و تاراج دارانی دولتی و سوختن و به آتش کشاندن عمارات پر شکوه در شهر جلال آباد، حکایت میکند.

کاتب، از وفاداری مردم وردک به امان الله خان واز شجاعت و استقامت و نبردهای شان برهبری کریم خان وردکی با قشون های سقاوی که در همه جا سقویان را از پیش بر میداشتند، به نیکی یاد میکند و جای دارد تا مقاله مستقلی درباره قهرمانیهای مردم وردک برویت این کتاب نوشت. کاتب همچنان از وفاداری و پایداری مردم هزاره نسبت به امان الله خان و حمایت شان از سردار امین خان برادر امان الله خان و خواجه هدایت الله خان رئیس هیئت اعزامی شاه به هزاره جات، و نیز از جواب محکمی که مردم هزاره مبنی بر وفاداری و حمایت خویش از شاه امان الله به هیئت اعزامی پسر سقاو داده بودند یاد کرده است. کاتب میگوید که: «هیئت مشتمل بر» سید زین العابدین پسر سید شاهنشاه تکانه و غلام حبیب فرزند غلام حسن خان قزلباش قلعه و ملکدار اونی و پدر حاکم میدان با چهار نفر از مردم هزاره سرچشمه، که عریضه بیعت مردم بهسود را به سقاء آورده بودند و یک یک طاقه لنگی خلعت گرفته بودند،... از راه تعهد بیعت نامه آوردن هزاره [هزاره جات] به وعده ده الی پانزده روز با فرامین استمالت آگین حبیب الله خان رفته بودند، پاسخ شنیدند که مسلمان و پابند دین و ایمانیم. چون بیعت به امان الله خان کرده، به معاونت او شرعاً کمر بسته و استوار ایستاده ایم، نمیتوانیم که نقص عهد کرده، خود را مسنول خدا و رسول قرار دهیم. پس نظر به بیعت خویش طریق قتال پیش گرفته، از طفل رضیع تا شیخ فانی آماده قتل و غارتیم و تا که جان داریم جنگیده، خون خود را در این راه نثار خدمت دین و دولت و حراست ملت و حفاظت مملکت از دست برد و قتل و اسارت سرقه جهل و ضاله می نمایم. و به یک زین سورین دو تن را هرگز جا نمی دهیم تا مخذول دنیا و آخرت نشویم. و این را گفته دوازده هزار تن مرد جنگی حاضر کوتل اونی و آماده قتال شدند.» [9].

قوت های هزاره به سرکردگی فتح محمدخان، رئیس قشون قومی هزاره تا شش ماه راه عبور عساکر سقاوی را بسوی بامیان مسدود کردند. و همچنان از نبردهای هزاره های شیخ علی و بامیان و سرخ و پارسا و ترکمان و بلخاب و یک اولنگ و غیره، که از راه غوربند بر کوهستان یورش بردند و سقاویان و هواداران شان را در غوربند بشدت کوفتند و مال و دارانی شان را تاراج کردند، و نیز از طغیان مردم تگاب و نبرد های شان با نیروهای سقاوی، به نیکی یاد کرده و آنان را می ستاید. و اما تا میتواند از اشخاص و اقوامی که از پسر سقاو حمایت کرده بودند، نکوهش میکند.

پایان قسمت اول

مآخذ و توضیحات :

[1]- دوست ارجمند زلمی کززی که مثل پدر بزرگوار خویش، مرحوم آغا محمد کززی، نویسنده توانا در زبان پشتو میباشد، در بازگشت از کابل، تحفه گرانمایی برای من نیز به همراه داشت که مایه مسرت و امتنان من گردید. این تحفه حاوی سه جلد کتاب نفیس و با محتوا بودند بنام های:

- 1- تذکر انقلاب، از فیض محمد کاتب هزاره، در 388 صفحه/ در کاغذ اعلی، چاپ 2013، کلن آلمان
- 2- په افغانستان کی د مشروطیت غورخنگ، د زلمی کززی لیکنه، در 206 صفحه، چاپ 2015 کابل
- 3- په هندوستان کی د پښتنو پاچاهی، دکاندید اکادمیسین سیستانی تألیف، د خلمی کززی ژباړه. در 354 صفحه بر کاغذ اعلی، در قطع وزیر در 2015 در کابل به چاپ رسیده است.

[2]- فیض محمد کاتب، تذکر انقلاب، چاپ 2013، ص 12 مقدمه

[3]- فیض محمد کاتب، تذکر انقلاب، ص 22 مقدمه، 165 متن

[4]- فیض محمد کاتب، تذکر انقلاب، ص 23 مقدمه

[5]- فیض محمد کاتب، تذکر انقلاب، ص 25 مقدمه

[6]- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 53

[7] - برای شناخت سردار محمدرقیق خان وزیراعظم امیر شیرعلی خان ونقش او در نفاق وجنگ میان برادران امیروکشدته شدن پسر وبرادر امیرشیرعلیخان ، کتاب « پادشاهان متاخر افغانستان» صفحات 111-112و 130- 132 دیده شود.

[8] -تذکر الانقلاب، ص 230، کاتب، علاوه میکند که: «احمدعلی خان در خفا کس نزد پردل خان سپهسالارحبیب الله خان فرستاده پیام داد که من کار از راه خدمت گزاری تابدین جا رسانیدم واینک حواله انجام آن به شماست که به سرعت هرچه تمامتر خود را به قندهار رسانیده ، شهر را تصرف کن، چنانچه او قلات را گرفته واز آنجا بی مانعی درحالی که قبایل درانی در شهر انجمن و در تعیین پادشاه باهم گرم صحبت بودند،به قرب شهر فرود گشت و شهریان خود را در ورطه هلاکت و دمار دیده و ابواب شهر را بسته وقرآن شفیع ساخته، هفت روز مهلت بیعت واطاعت کردن وامان خواسته،پردلخان پیشنهاد شان را پذیرفته در منزل باغ فروکش کرد و به حبیب الله خان خیرداد و از غدر احمدعلی خان خاطرش را شاد ساخت.»(همانجا)

[9]- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 179